

خرقانی ابوالحسن شیخ

دکتر محمد رضا بهشیا



شیخ ابوالحسن خرقانی عارف بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری از چهره‌های بسیار درخشان عرفان ایران است. وی در سال ۳۵۱ یا ۳۵۲ هجری در روستای خرقان از توابع بسطام شاهرود متولد شد و در سال ۴۲۵ هجری درگذشت. آرامگاه او در خرقان زیارتگاه مشتاقان اوست. تاریخ حکایت از آن دارد که شیخ ابوسعید ابوالخیر عارف مشهور و ابوعلی سینا فیلسوف نامی و نصیر خسرو قبادیانی شاعر و متفکر ایرانی معاصر خرقانی بوده‌اند. در ضمن خواجه عبدالله انصاری از شاگردان ممتاز شیخ بوده است و با یزید بسطامی از عرفانی برجسته ایران یکصند و اندی سال قبل از تولد خرقانی، تولد او را مژده داده بود. گویند شیخ ابوالحسن خرقانی بر سر در خانقاه خود نوشته بود: «هر کس که در این سرا درآید نانش دهید و از ایمانش مپرسید. چه آنکس که به درگاه باری تعالی به جای آرزو، البته بر خوان ابوالحسن به نان آرزو.»

از دیگر سخنان برگزیده شیخ عبارتند از:

عالم بامداد برخیزد طلب زیادتی علم کند و زاهد طلب در زیادتی زهد، بوالحسن در بند آن بود که سروری به دل برادری رساند.

«کاشکی عقوبت همه خلق را سرا کردی تا ایشان را دوزخ نیابستی دید.»

مرید من آن است که بر کناره دوزخ بایستد و هر که را خواهند به دوزخ برند، دستش گیرد و به بهشت برسد و خود به جای او به دوزخ رود.»

شادروان دکتر ابوالفضل صاحب شریعت پنجم سمنانی دو فواز از مضمونهای فوق العاده شیخ زیر به نظم آورده است.

کاشکی مُردمی به جای کسان

تا کسان مرگ را ندیدند

می کشیدم عقوبت همه خلق

تا عقوبت نمی کشیدند

گر خلد خاری در انگشتری ز تووان تا به شام

گونیا از رنج آن خاری در انگشتم من است

یا دلی رنجد به زیر بار اندوهی گران

دل زمن، اندوه زمن، و آن بار بر پشت من است

از دیگر افاضات حضرت شیخ عبارتند از:

و گفت: «چهل سال نان پنجم و هیچ چیز مستقیم مگر برای مهمانان، و ما در آن طفیل بودیم یعنی ما نبودیم اگر جمله جهان لقمه کنی و در دهان مهمان کنی، امروز حق او را نگزارده باشی.»

و روزی حضرت شیخ از یک صوفی پرسید که تو را چند سال است؟ گفت شصت و هفت سال، گفت: هفت سال است؟ گفت: آری، گفت برو و این شصت و هفت ساله نان که از این حق بخورده‌ای واده، که

نیکو نبود، که نان حق خوری و صحبت با خضر داری. و گفت: نان به نیت مهمان پزی و دیگ به نیت مهمان بر نهید و جامه به نیت درویشان دوزید که چون مهمان رسد نصب خویش خورد و شما طفیل باشی (حقیقت) نقل است که شیخ گفت: دو برادر بودند و مادری. هر شب یک برادر به خدمت خداوند مشغول شدی و برادر دیگر به خدمت مادر. آن شخص که به عبادت خدا مشغول بود از خدمت خود خرسند بود، برادر را گفت امشب نیز خدمت خداوند به من ایثار کن. برادر قبول کرد و او آن شب به خدمت خداوند سر به سجده نهاد، در خواب دید که آوازی آمد که برادرت را بیامرزیدیم و ترا به دو بخشیدیم. او گفت آخر من خدمت خدای کنم و او خدمت مادر، چگونه او را بر من اولی می‌دانید، گفتند: زیرا آنچه تو می‌کنی ما از آن بی‌نیازیم و لکن ماهدت از خدمت برادرت بی‌نیاز نیست (دهخدا)

دیدار خرقانی و سلطان محمود غزنوی

به طوری که نوشته‌اند سلطان محمود غزنوی پادشاه معاصر خرقانی در سفری که به تسخیر شهرهای مرکزی ایران (ری و اصفهان) عازم بوده چند روزی در ولایت کومش (قومس) توقف کرد. سلطان محمود برای دیدار شیخ رسول فرستاد که سلطان برای دیدن تو از غزنین بدین جا آمده، تو نیز برای او از خانقاه به خیمه او درآی و رسول را گفت اگر نیاید این آیت را برخوانید «قوله تعالی: او اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم» رسول پیغام بگزارد. شیخ گفت: مرا معذور دارید. این آیت بر او خواندند، شیخ گفت محمود را بگویید که:

چنان در اطیوالله مستفرغتم که در اطیعالرسول خجالت‌ها دارم تا چه رسد به اولی الامر.

رسول بیامد و به محمود باز گفت:

وقتی رسول بیامد و این گفت، محمود را رقت آمد و گفت برخیزید که او نه از آن مردانست که ما گمان برده بودیم، پس به اتفاق ایاز و غلامان خود رو به صومعه شیخ نهاد. چون از در صومعه درآمد، و سلام کرد، شیخ جواب داد، اما برنخواست.

پس روی به محمود کرد و گفت، فرا پیش آی، محمود گفت سخنی بگو. گفت این نامحرمان را بیرون فرست و محمود اشارت کرد تا بیرون روند. آنگاه محمود گفت مرا پندی ده گفت چهارچیز نگه دار. پرهیز از مناهمی، نماز به جماعت، سخاوت و شفقت بر خلق خدا، سپس محمود گفت مرا دعا کن شیخ گفت «اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات» محمود گفت مرا دعای خاص کن. گفت «ای محمود عاقبت محمود باد». پس محمود بدره‌ای زر پیش شیخ نهاد. شیخ قرص جوین پیش نهاد و گفت: بخورا

محمود همی خاوید و در گلویش می‌گرفت. شیخ گفت مگر حلققت می‌گیرد گفت آری، گفت می‌خواهی که ما را این بدره زر تو گلوی بگیرد؟ برگیر که این را سه طلاقه کرده‌ایم. محمود گفت مرا از آن خود یادگاری بده، شیخ پیراهن عودی از آن خود را به او داد. در وقت رفتن سلطان محمود، شیخ از جای برخاست. محمود گفت: اول که آدمم التفات نکردی، اکنون بر پای می‌خیزی. شیخ گفت اول در رعونت پادشاهی و امتحان درآمدی و به آخر در انکسار و درویشی می‌روی که آفتاب دولت درویشی بر تو تافته است. اول برای پادشاهی تو برنخاستم، اکنون برای درویشی برمی‌خیزم.

شادروان عبدالرحمن پارسا تویسرکانی ادیب و شاعر معاصر موضوع دیدار تاریخی شیخ ابوالحسن خرقانی و سلطان محمود غزنوی و علو همت شیخ بزرگ خرقان را چنین به نظم آورده است:

نان و زر

خسرو غزنوی ملک محمود
که بسی خلق کُشت و شهر گشود
چونکه از فتح هند آمد باز
با سری پر زیاد نخوت و آز
ای بسا شهر زیر و رو کرده
برها زر و سیم آورده
در تزلزل جهان ز آشوبش
سرگردنکشان لگد کوبش
با سپاهی فزون ز حد و عدد
در ده خارقان فرود آمد
بخت فرخنده‌اش کشید عنان
پیش پیر گزیده خرقان
شاه کشور گشا بسود جبین
پیش درویش خانقاه نشین
پس به رسم نیاز محضر او
بدره‌ای زر نهاد در بر او
بوالحسن هم دو قرص نان سبوس
گفته ماندی زعهد دقینوس
که از آن سد جوع می‌فرمود
هشت اندر برابر محمود
شه برای تناول آن نان
پاره‌ای برد در میان دهان
هرچه دندان بخت و رنج ببرد
توانست لقمه‌ای ز آن خورد
نان خشک از دهان برون افکند
شیخ ازین عجز شاه زد لبخند
گفت: کای مرد زورمند گزین
کز تو در لرزه اوفتاده زمین

یک جهان خوردی و نگشتی سیر
 نان ما کرد در گلویت گیر؟
 پیش نان جوی که مال من است
 روزی روز و ماه و سال من است
 سپهر انداختی و خسته شدی
 چون دل بی دلان شکسته شدی
 آن چنان کز برای خوردن نان
 سخت فرسوده شد ترا دندان
 من درویش نیز نتوانم
 خوردن زر که نیست دندانم
 زر برای تو باد و لشکر تو
 عاجزم من ز خوردن زر تو
 شاه اقلیم فقر و کشور جود
 نپذیرفت هدیه محمود
 زر بدان زربوست واپس داد
 گفت زر بایدت دگر کس داد
 آنکه با نان خشک خواهد ساخت
 به زر خلق، دل نخواهد باخت

دیدار خرقانی و ابوعلی سینا^۱

«نقل است که ابوعلی سینا به آوازه شیخ عزم خرقان کرد. چون به وثاق شیخ آمد، شیخ به هیزم رفته بود، پرسید که شیخ کجاست؟ زنش گفت، آن زندیق^۲ کذاب را چه کنی، همچنین بسیار جفا گفت شیخ راه، که زنش منکر او بودی، حالش چه بودی!»

بوعلی عزم صحرا کرد تا شیخ را ببیند، شیخ را دید که همی آید و خرواری درمنه بر شیری نهاده، بوعلی از دست برفت، گفت شیخا این چه حالت است؟ گفت: آری تا ما بار چنان ماده گرگی نکشیم «یعنی زنش»^۳، شیری بارما نکشد. پس به وثاق باز آمد، بوعلی به نشست و سخن آغاز کرد و بسی گفت شیخ پاره گل در آب کرده بود تا دیواری عمارت کند، دلش به گرفت برخاست و گفت مرا معذور دار که این دیوار را عمارت باید کرد، و بر سر دیوار، ناگاه تیر از دستش بیفتاد، بوعلی برخاست تا آن تیر به دستش باز دهد، پیش از آنکه بوعلی آنجا رسید آن تیر برخاست و به دست شیخ باز شد^۴ بوعلی یک بار دیگر از دست برفت و تصدیقی عظیم بدین حدیثش پدید آمد تا بعد از آنظریقت به فلسفه کشید (حقیقت)

داستان دیدار شیخ و ابوعلی سینا به نظم

جلال‌الدین محمد بلخی «مولوی» داستان دیدار شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوعلی سینا را در کتاب مثنوی خود با همان جزئیات نقل شده به صورت منظوم و عبرت‌انگیز به نام درویشی از طالقان به نظم درآورده است که چند

بیت از آن درج می‌شود:
 رفت درویشی ز شهر طالقان
 بهر صیت بوالحسن، تا خارقان
 کوهها بیرید و وادی دراز
 بهر دید شیخ با صدق و نیاز
 آنچه در ره دید از جور و ستم
 گرچه در خورد است کوتاه می‌کنم
 چون به مقصد آمد از ره آن جوان
 خانه آن شاه را جست او نشان
 چون به صد حرمت بزد حلقه درش
 زن برون کرد از ره روزن سرش
 که چه می‌خواهی بگو ای بوالکرم
 گفت کز بهر زیارت آمدم
 خنده‌ای زد زن که خه‌خه ریش بین
 این سفرگیری و این تشویق بین
 خود تو کاری را نبود آن جایگاه
 تا به بیهوده کنی تو عزم راه
 اشتهای گول گردی آمدت
 یا ملولی وطن غالب شدت
 یا مگر دیوت دو شاخه بر نهاد
 بر تو وسواس سفر را درگشاد
 گفت نافرجام و فحش و دمدمه
 من نتانم باز گفتن آن همه
 از مثل وز ریشخند بی حساب
 آن مرید افتاد در غم و اضطراب
 اشکش از دیده بجست و گفت او
 با همه آن، شاه شیرین نام کو؟
 بعد از آن پرسان شد او از هر کسی
 شیخ را می‌جست از هر سویی
 پس کسی گفتش که آن قطب دیار
 رفت تا هیزم کشد از کوهسار
 آن مرید ذوالفقار اندیش تفت
 در هوای شیخ سوی بیشه رفت
 دیو می‌آورد پیش هوش مرد
 وسوسه، ناخفیه گردد مه زگرد
 کاین چنین زن را چرا آن شیخ دین
 داد اندر خانه یار و همنشین
 اندرین بود او که شیخ نامداری
 شد پدید از دور بر شیری سوار
 شیر غران هیزمش را می‌کشید
 بر سر هیزم نشسته آن سعید
 تاز یانه‌اش مار بود و از شرف
 مار را بگرفته چون خر زن به کف
 دیدش از دور و بخندید آن خدیو

گفت: آن را مشنوی ای مفتون دیو
از ضمیر او بدانست آن جلیل
هم ز نور دل بلی نعم الدلیل
خواند بر وی یک به یک آن ذوفنون
آنچه در ره رفت بر وی تاکنون
بعد از آن در مشکل انکار زن
برگشاد آن خوش سراینده دهن
کان تحمل از هوای نفس نیست
آن خیال نفس تست اینجا مایست
گر نه صبرم می کشیدی بار زن
کی کشیدی شیر نر پیکار من؟

عدم تفاوت انسان‌ها

در نظر عارفان گنبر و ترسا و یهود و مسلمان و حتی
بت پرست یکسانند و می توانستند در برابر یکدیگر در
خانقاه بنشینند و در سماع و ذکر خفی و جلی و هرگونه
تظاهر عارفانه دیگر شرکت کنند. بدین گونه عرفان تنها
اصل بوده است و در فروع هر کس می توانسته به سلیقه و
ذوق و پسند خود عمل کند و اجبار و الزامی در کار نبوده
است. همین طرز تفکر موجب شده که در دوره اسلامی
برخی از فرقه‌های تصوف شامل: حنفی، هنبلی و ظاهری
و شیعه به وجود آید. عرفان ایرانی در تعلیمات جهانی
خود علاوه بر آنکه برتری نژادی و مادی را به هیچ شماره
برتری دینی را به فراموشی سپرد و عموم مردم جهان را از
هر مذهب و هر گروه در خانقاه صفا که گمان می رود لغت
صوفی نیز از آن مشتق باشد گرد آورد و بر سر یک سفره
نشاند (حقیقت: مقالات شیخ ابوالحسن خرقانی).

سعدی عالیجاه در اشعار زیبایی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
و یا در اشعار:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

جوامع انسانی از هر رنگ و نژاد و مسلک و مذهب
به طور یکسان توجه شده است که دو بیت اول به سازمان
ملل متحد تقدیم گردیده است لیکن با کمال تأسف در
اشعار زیر این تفاوت‌ها به چشم می خورد:

ای کریمی که از خزانه غیب
گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمن این نظر داری
گبر و ترسا (زرتشتیان و مسیحیان) از ادیان توحیدی
می باشند و آنها را نمی توان دشمن خطاب کرد.
نیز حضرت شیخ اجل سعدی در مقدمه گلستان آورده
است «هرگاه یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار، دست
انابت به امید اجابت به درگاه حق جل و علا بردارد، ایزد
تعالی در وی نظر نکند، بازش بخواند، و باز اعراض کند،
بازش به تضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی
فرماید: ای فرشتگان دعوتش را اجابت کردم و حاجتش
برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.
کرم بین و لطف خداوند گار
گنه بنده کردست و او شرمسار

شاید برای اینجانب (بهنیا) یکی از انگیزه‌های نوشتن
کتاب «تقدس گندم و نان در ادیان توحیدی و ادب پارسی»
خواندن شرح احوال این عارف بزرگ و به ویژه فتوی او بر
سر در خانقاهش بوده که تاکنون از چندین خوشنویس
درخواست کرده‌ام که نوشته مذکور را برایم خوشنویسی
کنند. پیرامون فتوی مذکور شعرای زیادی اشعار بسیار
زیبایی سروده‌اند که به عنوان تیمم و تبرک اشعار لطفعلی
بیک آذر بیگدلی، مسجبتی کاشانی، اخوان ثالث و
عبدالرفیع حقیقت (رفیع)^۵ آورده می شوند.

انعکاس فتوی شیخ ابوالحسن خرقانی در سر در خانقاه خود در بین شاعران

۱. لطفعلی بیک آذر بیگدلی: آذر بیگدلی در نقطه مقابل
فتوی شیخ ابوالحسن خرقانی از شیخ دیگری یاد می کند
که فرد گرسنه‌ای را آن قدر مورد سؤال و جواب قرار داد که
فرد جان خود را از دست بداد:

به شیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه
به این امید که از لطف خواهدش خوان داد
هزار مسأله پرسید از مسائل و گفت
که گر جواب نگفتی نبایدت نان داد
نداشت حال جدل، آن فقیر و شیخ غیور
ببرد آبش و ناناش نداد تا جهان داد
عجب کهها همه دانایی این نمی دانست
که حق به بنده نه روزی به شرط ایمان داد
من و ملازمت آستان پیر مغان
که جام می به کف کافر و مسلمان داد.

۲. مهدی اخوان ثالث: فتوی سر در خانقاه شیخ ابوالحسن
خرقانی را به شرح زیر به نظم آورده است.
بفرمود بر سر در خانقاه
نگارند این نقش خورشید و ماه
هر آنکس که آید بر این در فرود
به اکرام و با آفرین و درود

به هر دین و ایمان، امانش دهید

مهرسید از نام و نانش دهید

که هر کس که حق را بیازد به جان

یقین بوالحسن را بیرزد به نان

سیس مهدی اخوان ثالث می‌افزاید:

چنین است آیین مردان حق

که بر دین حق‌اند و ایمان حق

بدانند بزدان که او جان دهد

همونان، نه با شرط ایمان دهد

همه خلق روزی خوران حق‌اند

به جان و به نان میهمان حق‌اند

کریمی که مخلوق را جان بداد

چگونه در اخوان بی‌نان نهاد

گر آب بُری یا که نانی بُری

ز بزدان تهی، بل ز شیطان پُری

۳. عبدالرفیع حقیقت منخلص به رفیع مضمون والای پیام خرقانی را چنین به نظم آورده است:

بر سر در خانقاه خرقان

شیخ خرقان به لطف عرقان

این نکته نوشته بود از مهر

مهر فلک است تا لی آن

هر کس که در این سرا درآید

گر گرسه بود یا که عطشان

میهمان به خوان عارفان است

گر گیر بود و یا مسلمان

از مهر به خدمتش بکشید

زیرا که هم اوست پیک جانان

شایسته نان بوالحسن هست

آنکس که خدای داده‌اش جان

و در جای دیگر عبدالرفیع حقیقت، پیرامون نوشته

شیخ خرقان این طور می‌سراید:

بعد الهام از روان پیر عرفان با یزید

جان بیتابم سوی خرقان کشید

پای دل تا بر دیار شیخ خرقانی رسید

گوش جان این گفته بی‌نغز و بی‌پروا شنید

کای مریدان هر که آید این سرا نانش دهید

دین و ایمانش مجوئید و غمش بر جان خرید

آنکه دارد ارزش جان نزد جانان این مرید

ظلم باشد گر کنش از لقمه نانی ناامید

افروین بادا بر این مکتب که بی‌شک قرن‌ها

چشم گیتی این چنین الفت از این مردم ندید

۴. مجتبی کاشانی در رابطه با فتوی عارف بزرگ اشعار زیبایی عارفانه‌ای سروده که به چند قطعه از اشعار او در این

مورد اکتفا می‌شود:

عشق

عشق یعنی خویشتن را گم کنی

عشق یعنی خویشتن را گندم کنی

عشق یعنی نان‌ده و از دین مهرس

در مقام بخشش از آیین مهرس

هر کسی او را خدایش جان دهد

آدمی باید که او را نان دهد

و در جای دیگر تحت عنوان نان خالی، جام پر چنین

می‌گوید:

شهرهایم را نثارت می‌کنم

تا که دنیا را پر از گندم کنی

عشق را همراه با هر خوشه‌ای

در جهان ارزانی مردم کنی

نان در آری از تنور عاشقی

خویش را در پخت آن هیزم کنی

گاه انگوری کنی در این مسیر

گاه خود را ساقی و گه خم کنی

نان خالی در کنار جام پُر

اولی را همراه دوم کنی

نانوا باش و ساقی همزمان

تا مبادا زندگی را گم کنی

پی‌نوشت:

۱. شیخ ابوالحسن خرقانی جز سلطان محمود و ابوعلی سینا با اکابر تصوف زمان چون شیخ ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری (از شاگردان ممتاز خرقانی) و با شاعرانی از قبیل ناصر خسرو قبادیانی دیدار داشته که خوانندگان را به مطالعه کتاب مقامات شیخ ابوالحسن خرقانی و نیز کتاب هفت گنج کومش نوشته عبدالرفیع حقیقت (رفیع) جلب می‌نماید.

۲. زندیق، یعنی کسی که به آخرت و به ربوبیت رب ایمان ندارد (دهخدا).

۳. موضوع فحاشی زن شیخ آن هم الفاظ رکیک برایم مسأله‌انگیز است که چگونه حضرت شیخ توانسته شیرینی را تربیت کند اما نتوانسته است همسرش را که تا آخر عمر خدمتش کرده آرام سازد و از او به نام ماده گرگ نامبرده است که اطلاق نام یک حیوان بر یک انسان نیز از یک عارف بلندپایه مورد تردید و سؤال است.

۴. چه دلیلی دارد که تبر از دست شیخ بیفتد و به دست او بازگردد. عرفا که از سطح پیامبران بالاتر نمی‌باشند در حالی که حضرت احدیت به حضرت پیامبر اکرم در آیه ۱۱۰ سوره الکهف دستور می‌دهد: بگو که من انسانی هستم همانند شما و... نیز این مطلب در سوره قُصَلت آیه ۶ نیز آمده است. در سوره ابراهیم آیات ۱۰ و ۱۱

تسمام پیامبران خود را مانند سایر افراد دانسته‌اند.

۵. اشعار حضرت مولانا و پارسا تویسرکانی قبلاً آورده شده‌اند.

منابع مورد مطالعه در این مقاله

۱. قرآن مجید، ترجمه عبدالصمد آیتی تهران: سروش، ۱۳۷۴، سوره‌های الکهف، ابراهیم، فصلت به ترتیب آیات ۱۱۰، ۱۱ و ۶.

۲. سعدی، شیخ مصلح‌الدین «کلیات سعدی» از روی نسخه محمدعلی فروغی، تهران: نشرنامک، ۱۳۷۷.

۳. دهخدا، علی اکبر، «لغت‌نامه»، جلد اول، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

۴. حقیقت، عبدالرفیع، «هفت گنج کومش»، تهران: انتشارات کومش، ۱۳۷۳.

۵. حقیقت، عبدالرفیع، «نگین سخن»، جلد یازدهم، تهران: علی اکبر علمی، ۱۳۵۰.

۶. حقیقت، عبدالرفیع، «مقامات شیخ ابوالحسن خرقانی»، تهران: انتشارات کومش، ۱۳۸۳.

۷. دامادی، سید محمد، «فارسی عمومی»، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.

۸. بهنیا، محمدرضا کتاب در دست چاپ «تقدس گندم و نان در ادیان توحیدی و ادب پارسی».

یادداشت‌ها

۱. در گذشته ایالتی به نام کومش وجود داشته که شامل شهرهای فعلی سمنان، دامغان، شاهرود و بسطام بوده است. اهمیت این ناحیه مخصوصاً در آن بوده است که معبر طبیعی بین نواحی شرقی و شمال شرقی ایران با نواحی مرکزی و غربی بوده است. بعد از اسلام نام این ناحیه از کومش به قومس که معرب آن است تغییر یافته است. اهمیت این منطقه در آن است که بسیاری از عارفان ایران از قبیل بایزید بسطامی، شیخ ابوالحسن خرقانی، منوچهری دامغانی شیخ علاءالدوله سمنانی این یمین فریومدی و یغمی جندقی و فروغی بسطامی از این ناحیه برخاسته‌اند.

۲. کلمه خاوید در گویش محلی سمنان به معنی جاویدن و جویدن می‌باشد.

۳. شیخ ابوالحسن خرقانی جز سلطان محمود و ابوعلی سینا با اکابر تصوف زمان چون شیخ ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری (از شاگردان ممتاز خرقانی) و با شاعرانی از قبیل ناصر خسرو قبادیانی دیدار داشته که خوانندگان را به مطالعه کتاب مقامات شیخ ابوالحسن خرقانی و نیز کتاب هفت گنج کومش نوشته عبدالرفیع

حقیقت (رفیع) جلب می‌نماید.

۴. زندگی - یعنی کسی که به آخرت و به ربوبیت رب ایمان ندارد (دهخدا).

۵. موضوع فحاشی زن شیخ آن هم الفاظ رکبیک برایم مسأله‌انگیز است که چگونه حضرت شیخ توانسته شیری را تربیت کند اما نتوانسته است همسرش را که تا آخر عمر خدمتش کرده آرام سازد و از او به نام ماده گرگ نام برد هاست که اطلاق نام یک حیوان بر یک انسان نیز از یک عارف بلندپایه مورد تردید و سؤال است.

۶. چه دلیلی دارد که تیر از دست شیخ بیفتد و به دست او بازگردد، عرفا که از سطح پیامبران بالاتر نمی‌باشند در حالی که حضرت احدیت به حضرت پیامبر اکرم در آیه ۱۱۰ سوره الکهف دستور می‌دهد: بگو که من انسانی هستم همانند شما... نیز این مطلب در سوره فصلت آیه ۶ نیز آمده است. در سوره ابراهیم آیات ۱۰ و ۱۱ تمام پیامبران خود را مانند سایر افراد دانسته‌اند.

۷. اشعار حضرت مولانا و پارسا تویسرکانی قبلاً آورده شده‌اند.

فرهنگنامه مختصر شعرائی که در این مقاله از آنها یاد شده

۱. لطفعلی بیگ آذر بیگدلی

از شاعران نامی قرن دوازدهم هجری متولد ۱۱۲۴ هجری و وفات به سال ۱۱۹۵ هجری می‌باشد. وی مؤلف تذکره آنکشدۀ عجم که به نام کریمخان زند به رشته تحریر و تنظیم درآورده است می‌باشد. دیوان اشعار وی به سال ۱۳۶۶ خورشیدی به چاپ رسیده است.

۲. ابوعلی سینا

در بخارا به سال ۳۶۳ هجری متولد شد، از قدرت هوشی و استعداد فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، به طوری که در ظرف چند جلسه مطالب استاد را می‌آموخت. بوعلی به حق در رده دانشمندان و فیلسوفان به نام ایران و جهان بوده و صاحب آثار فراوانی به فارسی و عربی است، که شرح‌های متعدد بر آثارش نوشته‌اند. کتاب‌های پزشکی او سال‌ها در دانشگاه‌های اروپایی تدریس می‌شد. از آثار مهم و برجسته بوعلی می‌توان از کتاب‌های شفا، قانون، اشارات، نجات به عربی و دانش نامه

علاایی به فارسی نام برد. از او همچنین اشعار پرمحتوایی باقیمانده است. فوت او را به سال ۴۲۸ هجری در همدان نوشته‌اند، آرامگاه او در همدان است.

۳. اخوان ثالث

به سال ۱۳۰۷ شمسی در مشهد متولد شد، چند بار به زندان افتاد، در سال ۱۳۶۹ در تهران بدرود حیات گفت و در کنار آرامگاه فردوسی به خاک سپرده شده است.

دیوان‌های شعری او شامل: ارغنون، زمستان، آخر شاهنامه، از این اوستا، منظومه شکار، پاییز در زندان، عاشقانه‌ها و کبود می‌باشد.

۴. عبدالرحمن پارسا تویسرکانی

به سال ۱۲۸۸ شمسی در تویسرکان متولد شد. در سال ۱۳۶۹ بدرود حیات گفت. سال‌ها در انجمن‌های ادبی خدمت نمود و نیز عضویت دائمی هیأت مدیره فرهنگستان ایران را عهده‌دار بود. فعالیت‌های ادبی و مطبوعاتی او از فعالیت‌های اداری او بسیار پرثمرتر و ارزشمندتر بوده است. وی در تصحیح و چاپ چندین دیوان و نیز تهیه فهرست ۱۰۰۰ صفحه‌ای کتاب‌های کتابخانه مدرسه عالی سه‌سالار کوشید. یکی از کارهای مهم او به نظم درآوردن حکایت‌های آموزنده و مثل‌های اقوام مختلف دنیا است که بسیار مورد توجه قرار گرفته است.

۵. عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

به سال ۱۳۱۳ در سمنان متولد شد. وی در تأسیس مؤسسات فرهنگی آفتاب حقیقت و انجمن کومشی‌های مقیم تهران کوشیده است. مجموعه زحمات تألیفاتی در بیش از ۸۵ جلد کتاب به چاپ رسیده است. او از علاقه‌مندان جدی عارف بزرگ ایالت اسبق کومش (قومص) شیخ ابوالحسن خرقانی می‌باشد. با مشورت و نظارت وی در مزار شیخ کتابخانه زیبایی ساخته شده است. حقیقت با اهدای پانصد جلد کتاب موجبات گشایش آن را فراهم ساخت.

۶. علی‌اکبر دهخدا

سخندان و سخنور نامی ایران، علی‌اکبر دهخدا، به سال ۱۲۹۷ هـ ق مطابق با ۱۲۵۸ شمسی در تهران دیده به جهان هستی گشوده وی در کار تحصیل، تحقیق، تألیف دقیقه‌ای درنگ نکرد. او برای تحصیل به اروپا رفت و همراه با مشروطیت به ایران بازگشت با روزنامه‌صور اسرافیل همکاری داشت، چرند و پرند را می‌نوشت و ده‌ها اسم مستعار داشت، از او کتب زیادی به یادگار مانده است: امثال و حکم دهخدا در ۴ جلد، مقالات دهخدا، دیوان دهخدا و از همه مهم‌تر لغت‌نامه دهخدا که در ۱۵ جلد و در ۲۱۱۴۹ صفحه با کوشش ۴۰ ساله اساتید زبان و ادب پارسی توسط دانشگاه تهران به زیور چاپ آراسته شده است.

۷. شیخ مصلح‌الدین سعدی

از بزرگ‌ترین سخنوران نظم و نثر پارسی است، به گمان در سال ۶۰۶ هـ ق در شیراز در خانواده عالمی دیده به جهان گشود. او پس از تحصیل در شیراز به بغداد رفت و در مدرسه معروف نظامیه به ادامه تحصیل پرداخت. طبع سرکش او موجب شد که از مناطق بسیاری از ممالک

اسلامی دیدن نماید. وی به علت اوضاع پریشان ایران دوره دوم زندگانی خود را در غربت گذرانید اما در طی این مدت به مشاهده، مکاشفه و سیر و سلوک پرداخت.

سعدی با ایجاد آرامش به شیراز رفت و نتایج سال‌ها دیدار خود را از نقاط مختلف به صورت کتاب‌های بسیار ارزشمند بوستان به سال ۶۵۵، گلستان به سال ۶۵۶ و پس از آن کلیات سعدی را که مجموعه‌ای از نظم و نثر است تألیف نمود.

۸. مجتبی کاشانی

در سال ۱۳۲۷ شمسی در مشهد متولد شد، تحصیلات خود را تا حد دکتری در مدیریت صنایع در ایران و ژاپن ادامه داد. با مدیریت نامبرده و همت نیکوکاران و اعتماد به او ۱۸۰ مدرسه در مناطق دور افتاده خراسان جنوبی و به همین تعداد در استان هرمزگان و نیز تعداد زیادی مدرسه در جنوب تهران ساخته شد و به ادارات آموزش و پرورش تحویل گردید. او عارفی عاشق بود، از بی‌بضاعتی مردم رنج می‌برد، گاه می‌شد که چند ماه در یک منطقه دورافتاده می‌ماند که با ضعف و ناتوانی‌های آنها بیشتر آشنا شود. او خود را از آنها می‌دانست و آنها او را از آن خود. وی هفت دیوان شعر که عارف گونه سروده است و - به حق می‌توان او را عارف ساکت زمان حال دانست - از خود به یادگار گذاشته است. مرغ روحش به علت چند سال ابتلائی به سرطان در سال ۱۳۸۳ پرواز کرد.

او عرفان را در به پاخاستن و خدمت بی‌وقفه به محرومان و مستمندان می‌دانست.

۹. جلال‌الدین محمد مولوی

جلال‌الدین محمد مولوی مشهور به ملای روم یکی از بزرگ‌ترین شاعران ایران به شمار می‌رود، وی در سال ۶۰۴ هـ ق. در بلخ متولد شد و در سال ۶۷۲ هجری در قونیه زندگی را به درود گفت آرامگاهش در قونیه و زیارتگاه عاشقان و علاقه‌مندان وی می‌باشد.

سرودن شعر برای او جنبه تفنن و تفریح فکری داشته است. اشعار وی شامل دو قسمت می‌باشد. نخست مثنوی معنوی که شامل ۲۵۶۳۲ بیت است و قسمت دوم اشعار وی مجموعه بسیار قطوری است که بیش از یکصد هزار بیت به صورت غزل و رباعی می‌باشد که در موارد مختلف عمر خود سروده است. این مجموعه به کلیات شمس تبریزی موسوم می‌باشد.

